

از این که جو چشم خروسل است در نوره و صفا سبب کفین بنام خود خروسل
قاضی در این حالت بود که یکی از متعلمان در آمد و گفت چه شیشه ای می بینی
بر خیز امر من خاستن و بنامی در ای بقدر طاقت که حساب مساعده
از جنگ گریز ای بگریز امر من گریختن و قوی گریز اسم مصدر و صفا ترکیب
و لیسای بر این صفت که حسودان بنام خود و در کوفته اند یعنی نیمه و غیر کرده اند
کدامست من بعضی الکمل بلکه می آید و این واقعیتند تا مگر آتش فتنه که حضور
اندکست بابت تبریزی فرودشان هم داد که فرود این غدا جو بالاکبر و عالمی نوح
اللام فواید قاضی بنام خود بود که در وقت قطعه ای در رسید که در پیغمبر
پسندیدند و العین المعین و الیها المنة الساکتة بین ما بین الاسدین شریفی که
پسندیدند و روید برده باشد چنانکه است که در این غوغا گویند و در
در روی دست کن و بکند که در وقت دست می خاره و ملک شاره
در آن شب کابری دادند که در ملک تو بنام ملک حسین ملک بی کمال کاف
حادث شده است چه فرموده است من و در آن جمله فضیلتی که در این زمان
و یکانه و هر روز کار می دهم باشد که معاندان در حق او بطریق خود کرده
باشند که خوش بانی و الضاد المعجزین یعنی الشعرین از این سخن در پیغمبر
من نیاید مگر آنکه بالکاف انما استرینها که عاید کرده و بالکاف انما استرینها که عاید کرده
گفته اند **بیت** بنامی قولی که سبک بر خط بر درن می قوله دست بر درن بنامی
در زمان دشواری و ضیقت دست بنامی بر درن بنامی که استجالی بدندان
بر دست دست در پیغمبر و قوله بر دست بنامی در درن و فی بعضی اشخ که در بدله
بره و الا اول انما شنیدم که در حکم ملک باقی چند از خاصان بر باین قاضی
رسید شوم را دید است و این قائم کرده و ذکر انزل است و ان لغت فی استادن

و یطرد

و یطرد و حذف الالف فاستبدلته فیقال البسته و بايست و شامه
شسته و می ریخته و قرح شکسته و قاضی در خواب مستی از بران ملک
صفتی با طغش پیدا کرد و لغت بر خیزد که آفتاب بر آمد قاضی در یافت
یعنی فهم کرد که حال چه شده و گفت آنکه ام جانب بر آمد لغت ستادش که از طغش
که در تو بر باز است یعنی بابت تو بر کشنده است و بگویم این حدیث که با طغش
عنه صیغه المجرول ای لا یجیل بابت التوبة مسدود و ای العیاض طغش الشمس
من مغربها و گفت که شغف الله و انوب الله قال الزهلی بالصلوة والسلام
من تاب قبل ان یطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه و قال علی السلام
ان للتوبة بامراضه مائة سبعین سنة و ان لا یغفر حق یطلع الشمس
من مغربها و قال علی السلام لا تقوم الساعة حتى یطلع الشمس من مغربها فاذا
طلعت ورأه الناس انمو الجموع و ذلك غیر لا ینفخ نفسا لایاها تمکن
أمنت من قرأ او کتبت فایاها غیره و اما فی بعض الاخبار انما یطلع من
المغرب ثلثة ايام و الاصح انما یطلع یوما واحدا من المغرب ثم یطلع من
المشرق علی حالها الیوم العتمة **قطعه** این دو چیز هم بر کلاه کیستند و تحت
تا فرجام و تحتی نام نام فرجام بانام الفتوحه و الاله المله الساکتة بنامی آخر
و بعض فایده که در اشعار الغزالی و هو المراد و صفتی که فرجام بنامی مستوحش
بکسر الجیم بنامی مستوحش من مستوحش الشی استخفه و در تحتی بنامی مستوحش
را انتقام قالوا کما صفة من الاوصاف الجمیده ضمه بانقیضه کالعلم ضمه بالجهل
والنقدرة ضمه بالعجز الا الانتقام فان عدل تمدح فی نفس و کذا ضمه و هو
العقول به و اولی بدلیل قولی و العاقبت عن الناس ملک کتبت توجب
درین حالت که بر حال شود اطلاع عاقبتی سودی بیاد الوعدۀ نادره فی الله